



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال پانزدهم، شماره ۳۵، زمستان ۱۴۰۲

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۸۳-۱۱۶

تصحیح و تحقیق سبک‌شناسی رساله عرفانی «وصال احمدی» یا «اواخر حیات مجدد الف ثانی»^۱

میثم احمدی^۲، یوسف کرمی چمه^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۳۰

چکیده

رساله «وصال احمدی» یا «اواخر حیات مجدد الف ثانی» در حقیقت تکمله تذکره‌ای موسوم به «زبدة المقامات» یا «برکات احمدیه باقیه» است که در باب زندگی، آثار، احوال و ملفوظات شیخ احمد سرهنندی، ملقب به امام ربّانی و مجدد الف ثانی و برخی از خلفا و فرزندان او نگاشته شده است. نویسنده این رساله بدرالدین سرهنندی، صوفی و سیره‌نویس مشهور طریقت نقشبندیه در قرن یازدهم هجری است. بدرالدین، این رساله کوتاه و مختصر را در تکمیل و اتمام کتاب «زبدة المقامات» اثر خواجه محمد هاشم کیشمی تحریر کرد که به ناچار از به پایان رساندن این کتاب و نقل وقایع و حوادث روزهای پایانی حیات شیخ احمد، بازمانده بود. رساله «وصال احمدی» حاوی اطلاعاتی موثق، بی‌بدیل و گران‌مایه از آخرین روزهای حیات شیخ احمد سرهنندی است که دست‌اول و بی‌واسطه نقل می‌شود و برای شناخت دقیق‌تر احوال و عقاید او ضروری است. این رساله علی‌رغم شهرتش نزد مجددیان و اهمیتش در تحقیقات، کم‌یاب و مکتوم و

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2024.45570.2531

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات، دانشگاه جامع علوم انتظامی امین، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

رایانامه: meisam_ahmadi_61@yahoo.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات، دانشگاه جامع علوم انتظامی امین، تهران، ایران.

رایانامه: ykaramicheme@yahoo.com

مغفول مانده است. در این پژوهش تلاش شده تا علاوه بر تصحیح نسخه و افزودن تعلیقات و توضیحات سبک‌شناسانه، به معرفی، تحلیل و تبیین جایگاه آن و مؤلفش در طریقت نقشبندیّه مجددیه پرداخته شود. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

واژه‌های کلیدی: زیده‌المقامات، نقشبندیّه، شیخ احمد سرهندی، مجددِ اَلْفِ ثانی، «وصال احمدی».

۱. مقدمه و ضرورت تحقیق

اهمیت و ارزش تصحیح و بازیابی آثار کهن ادبی و میراث فرهنگی و معنوی گذشتگان، بر محققان و پژوهندگان، پوشیده و مستور نیست. در یافتن و نشر این آثار فواید فراوان و خدماتی شایان‌مترتب است؛ از جمله آن‌ها می‌توان آشنایی با گنجینه فرهنگ پیشینیان و آداب و رسوم ایشان، جُستن ساختارهای زبانی و دستوری، افزودن بر غنای واژگانی فارسی‌زبانان، کشف و به‌کارگیری نکات اخلاقی و معارف سلوکی و اغنای حافظه فرهنگی ایرانیان، اشاره کرد. وقتی سخن از ایران و زبان فارسی و فرهنگ آن است، منظور مرزهای مادی و کنونی این سرزمین نیست؛ بلکه مراد از آن ایران فرهنگی است که گستره حدودش فراتر از آنچه امروزه می‌شناسیم، می‌رود. در این مرزبندی و جغرافیای فرهنگی، دیار هندوستان، به‌خصوص در دوران بائریان و روزگار رونق اکبرشاهی و جهانگیری، از مهم‌ترین پایتخت‌های ادب فارسی و عرفان اسلامی به‌شمار می‌آید. «گسترشی که ادبیات فارسی در عصر اکبرشاه داشت، در هیچ دوره‌ای نظیر ندارد» (حاج سیدجوادی، ۱۳۷۶: مقدمه، ۲۳). برای بیان جایگاه منبع ادب فارسی در آنجا، نیازی به آوردن شاهد و مثال نیست و شاعران، ادیبان و عارفان بی‌شماری که در آن حوزه سرزمینی پرورش یافته‌اند یا از ایران به آنجا مهاجرت کرده‌اند، گواهی موثق در میزان اعتبار این سخن است. با این‌همه، یکی از معضلاتی که گریبانگیر برخی از پژوهشگران ماست و گاه به تقلید آن را تکرار می‌کنند، این است که تصوّف در مرزهای هندوستان به‌لحاظ فکری و معنوی، دستاوردی تازه ندارد. بر این اساس، گاهی آموزه‌های عرفانی ایشان را ملال‌آور، تکراری، تصنعی و به‌دور از حقیقت قلمداد می‌نمایند. همین عوایق ذهنی مقلدانه موجب شده چنان‌که بایسته

است به رهاوردهای معنایی و اندیشگانی صوفیان هند پرداخته نشود و اغلب پژوهش‌ها در سطح زبانی و نوآوری‌هایی ظاهری سبک هندی متوقف بماند؛ ولی حقیقت آن است که ادیبان و عارفان آن روزگار هندوستان، چه در سطح زبانی و چه در سطح معنایی، موجب تحوّل عظیم شده‌اند. این سرزمین، برای چندین سده، همواره مأمن و پذیرای صوفیان سیّاح و گاه سرگردانی بود که وطن مألوف را به دلایل گوناگون ترک می‌کردند. اغلب سلسل مهمّ صوفیه در آنجا مریدان و پیروانی دارند. از مهم‌ترین این طریقت، سلسله خواجهگان و نقشبندان است که هرچند سلسله‌ای کاملاً ایرانی به‌شمار می‌رود (الگار، ۱۳۹۸: ۴۰۳)، در محیط هندوستان نشوونمایی دوچندان یافته و بالیده است. برجسته‌ترین شخصیت این طریقت در شبه‌قاره، شیخ/احمد سرهندی (۹۷۱ - ۱۰۳۴ق)، قطب‌الاقطاب نقشبندیان و عارف مشهور قرن دهم و یازدهم هجری، ملقب به امام ربّانی یا مجدّد هزاره ثانی است. باآنکه «سلسله نقشبندیّه از طریق خواجه باقی بالله در لاهور و دهلی گسترش یافت، اما یکی از مریدان باقی بالله، یعنی شیخ احمد سرهندی معروف به مجدّد بود که جایگاه رفیعی به طریقت نقشبندیّه بخشید و تمام مریدانش خود را نقشبندیّه مجدّدیه می‌نامیدند» (حسینی، ۱۴۰۱: ۳۰). او از تأثیرگذارترین شخصیت‌های عرفانی در تاریخ تصوّف اسلامی است و مقامات و تذکره‌های متعددی درباب احوال و آثار و خلفایش نگاشته‌اند که کتاب‌هایی همچون «زبدةالمقامات یا برکات الأحمديه الباقیة»، «حضرات‌القدس»، «روضه‌القیومیّه»، «هدیه مجدّدیه» و «تحفة‌المعصوم»، از جمله آن‌هاست.

رساله «وصال احمدی» یا «اواخر حیات مجدّد ألف ثانی» رساله‌ای مختصر درباب احوال، کرامات و حوادث آخرین روزهای حیات مادّی شیخ احمد سرهندی است. فی‌الواقع این رساله کوتاه، ادامه‌دهنده و تکمیل‌کننده «زبدةالمقامات» اثر خواجه محمدهاشم کشمی (۱۰۰۰ق - ؟)، تذکره‌نگار و از خواصّ مریدان و خلفای شیخ احمد است. زبدةالمقامات کتابی جامع در شرح احوال و آثار خواجه باقی بالله و شیخ احمد سرهندی، فرزندان و خلفایش و برخی دیگر از نقشبندیان مجدّدی به‌شمار می‌آید و از اهمّیت و ارزشی خاصّ برخوردار است. نویسنده این کتاب، خواجه محمدهاشم کشمی، حدود دو سال در خدمت و صحبت شیخ احمد به سر برد؛ اما پس از آنکه به‌ناخواست راهی سفری شد، بدوّل‌الدین سرهندی (۱۰۰۲ق - ؟) مسئولیت تذکره‌نویسی و نوشتن احوال

شیخ احمد را برعهده گرفت. کشمی در زبده‌المقامات و در بیان این احوال، ضمن نقل کرامتی از شیخ احمد، چنین آورده که «در این اثنا این بیچاره را به سبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن به ظهور پیوسته بود، خاطر بر آن آمد که اطفال را گرفته به تحت اقدام همایون برسد. ناچار رخصت فرمودند. به صد اندوه و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که به زودی به این آستان ملجأ حق پرستان مشرف گردم. آن حضرت آهی کشیده، فرمودند: دعا کنم که در آخرت با هم یک‌جا جمع شویم... او آخر ماه رجب سنه هزاروسی و سه بود که بنده مرخص گشت. از آن ایام تا زمان انتقال ایشان که مدت هفت ماه باشد، شیخ بدرالدین سرهندی، از مقبولان حضرت ایشان، به تأیید و تقریر حضرات مخدوم‌زاده‌های عالی‌شان، سلمهم الله، سوانح این شهور سبعة را رقم نموده» (کشمی، ۱۹۷۷: ۲۸۴).

بنابراین رساله «وصال احمدی» حاصل این هفت‌ماه‌خاطر و پُراهمیت و حضور و دوام مصاحبت بدرالدین با شیخ احمد سرهندی است، البته شایان ذکر است که بدرالدین خود پیش از کشمی و از پانزده‌سالگی در خدمت و ارادت شیخ احمد به سر می‌برد. (سرهندی، ۱۹۷۱: ۳۸۶). او در این رساله بر سبک و سیاق محمد هاشم کشمی در «زبده‌المقامات» می‌رود و شیوه او را در نوشتن دنبال می‌کند؛ تا آنجا که کشمی در فصل نهم کتابش، یعنی: «در بیان انتقال حضرت ایشان از این جهان به فرادیس الجنان»، قسمتی معتنابه را به نقل گفته‌های او در «وصال احمدی» اختصاص می‌دهد. جالب نظر اینکه خود بدرالدین سرهندی، زمانی که در فصل نهم حضرات‌القدس در بیان تصرفات و کرامات شیخ احمد، از آثار خویش نام می‌برد، سخنی از این رساله نمی‌گوید و آن را در عداد و شمار تألیفات خویش نمی‌گنجانند. به نظر می‌رسد بدرالدین تا زمان تألیف حضرات‌القدس (۱۰۴۳ق)، قصد نگارش رساله‌ای مجزا و موسوم به «وصال احمدی» را نداشته و نخستین یادداشت‌ها و مسوده‌های خویش را تنها به نیت تکمیل زبده‌المقامات و اتمام مسئولیت کشمی نگاشته و به او سپرده است، ولی پس از آن چنان که در مقدمه رساله می‌گوید، به درخواست برخی از «اعزّه اصحاب ایشان» این رساله را با نام و شکل موجودش، در باب حالات، خوارق و کرامات مقرون به درگذشت شیخ احمد، تحریر کرده است.

مسأله پژوهش حاضر، تصحیح، احیاء و بازیابی و تحلیل متن‌شناسانه یکی از مهم‌ترین

متون متصوفانه طریقت نقشبندیه مجدّیه در حوزه شبه‌قاره و معرفی، بررسی و نقد آن است، بلکه در پژوهش‌های محققان مفید واقع شود و دستمایه تحقیق و تدقیق بیشتر درباب سلسله خواجهگان و نقشبندان شود.

۱-۱. پیشینه و روش تحقیق

نگارندگان این پژوهش، دراثناى تحقیق و تتبع درباب نسخه‌ای از کتاب «زبدۃ‌المقامات» خواجه کشمی به وجود چنین رساله‌ای و اهمیّت و ضرورت آن در سامان‌گرفتن تذکره کشمی و انجام یافتن سیره شیخ احمد سرهندی پی بردند و برای یافتن نسخه‌هایی از رساله «وصال احمدی» فهرس گوناگون و متنوع نسخ خطی دردسترس، از جمله: فهرست نسخ خطی کتابخانه‌های ملی، ملک، مجلس، آستان قدس، مرعشی و نیز فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان از منزوی و عارف نوشاهی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا) و دیگر فهرس موجود از کتابخانه‌های هندوستان را جست‌وجو کردند، اما شوربخانه به جز اندک نیافتند. تنها نسخه‌ای که در این جست‌وجو به دست آمد، نسخه‌ای خطی در دانشگاه علیگره، به شماره بازیابی ۴۳۷۱ بود. قابل ذکر است که این نسخه خطی، بی‌هیچ توضیح و تعلیقی، به سنه ۱۳۱۱ هجری قمری در مطبع مصطفایی لاهور به چاپ سنگی رسیده و دکتر غلام مصطفی خان آن را در سال ۱۳۸۸ قمری به اردو ترجمه کرده بود؛ البته به نظر می‌رسد که غلام مصطفی خان علاوه بر نسخه دانشگاه علیگره، نسخه دیگری هم داشته‌اند، زیرا بین نسخه او و نسخه علیگره، چندین مورد اختلاف وجود دارد، ولیکن ایشان درباب نسخه اساس تصحیح یا ترجمه‌شان هیچ توضیحی نمی‌دهند؛ اما از آنجا که بیش از صدوسی سال از طبع این نسخه می‌گذشت و نیز اینکه همین نسخه موجود مغلوط و نیازمند تصحیح، توضیح و تخریح بود و به سهولت هم دستیاب نمی‌شد؛ در این مقاله کوشیدیم تا ضمن ساماندهی املائی این نسخه براساس دستورخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی، اعراب‌گذاری و تصحیح قیاسی و رفع اغلاط کاتبان و درج تعلیقات و ترجمه عبارات و ابیات، به بیان نویافته‌های تاریخی و ادبی خویش درباره احوال و آثار صاحب این رساله نیز بپردازیم، بلکه بتوان از رهگذر تصحیح و تحقیق این نسخه مکتوم و دشواریاب در شناخت

بهتر زوایا و خبایای احوال شیخ احمد سرهندی، مجلد هزاره ثانی، بهره جست. روش پژوهش نویسندگان این مقاله تحلیلی و توصیفی بوده و در آن از منابع کتابخانه‌ای بهره گرفته‌اند.

۲-۱. زندگی و آثار مؤلف رساله: بدرالدین سرهندی

بدرالدین سرهندی یا سهرندی، به سال (۱۰۰۲ق / ۱۵۹۴م) در شهر سرهند (از توابع ولایت پنجاب هندوستان) و در خانواده‌ای اهل علم و سلوک به دنیا آمد. پدرش، شیخ/براهیم مخزنی، از صوفیان و عالمان طریقت قادریه بود و او علوم ابتدایی را نزد پدر آموخت (مجلد ۱، مقدمه، ج. ۱: ۲۷۴). وی تعلق خاطر به طریقت قادریه از پدرش به ارث برد که همواره با او بود، چنان‌که در میانسالی نیز به ترجمه احوال شیخ عبدالقادر گیلانی پرداخت. بدرالدین پس از آموزش در مکتب پدر، از همان نوجوانی در محضر خواجه محمدصادق، فرزند شیخ احمد سرهندی، به کسب دانش و علوم شرعیّه همت گماشت و بعد از فوت او، از پانزده سالگی به محضر شیخ احمد راه یافت و در شمار مریدانش درآمد و در مدرسه او مشغول تحصیل و تهذیب شد. «این فقیر پانزده ساله بود که به شرف ارادت آن حضرت استسعاد یافته» (سرهندی، ۱۹۷۱: ۳۸۶). او مورد توجه و اقبال شیخ احمد بوده و شیخ چهار نامه از مجموعه مکتوباتش را خطاب به وی نوشته است. بدرالدین به مدت هفده سال مجاور و مصاحب خانقاه شیخ احمد و مشغول سلوک به طریقت نقشبندیان مجدّدی بود. او پس از درگذشت مُرادش، نزد دیگر عالمان و مشایخ آن دوران نظیر نورمحمد پتنی، حمید بنگالی و یارمحمد قدیم، به دانش‌اندوزی پرداخت و باقی عمر خویش را صرف تألیف و ترجمه کرد (شمس و مظهر، ۱۳۸۱: ۵۴۹). مهم‌ترین منبع در ذکر احوال و آثار بدرالدین، جزو ثانی کتابش «حضرات القدس» است که در آن به اختصار درباره زندگی و سلوک و کتاب‌هایش سخن می‌گوید.

نخستین اثر او رساله‌ای در باب احوال و مقامات شیخ احمد سرهندی است؛ رساله‌ای با نام «سیر احمدی» که ظاهراً مسودات آن به سرقت رفته است. «هرچند این حقیر قبل از این (حضرات القدس) در حال حیات با برکات آن کعبه حاجات، یک‌باری مقامات ایشان را مسوده کرده بود و آن را سیر احمدی نام نهاده و در نظر کیمیاثر ایشان گذارنیده...

حضرت ایشان بر سبیل طیبت فرمودند که باری نخستین تصنیف شما در ذکر احوال ما واقع شد! (سرهندی، ۱۹۷۱: ۱۵۸).

یکی دیگر از کتاب‌های مهم و جامع بدرالدین «مجمع الاولیاء» نام دارد که بنا به خواهش یکی از دوستانش، که به گفته او ده سال کروری (تحصیلدار) سرهند بوده، در سال (۱۰۴۴ق) نگاشته شده است (همان). او در این کتاب مرجع، شرح حال هزاروپانصد نفر از عارفان را گردآورده است. «باید دانست که این کتاب از باب اشمال بر اطلاعات وسیع درباره مشایخ بزرگ و پیروان آنها بسیار قابل توجه است» (صفا، ۱۳۷۸. ج. ۵: ۱۵۸۳).

گفتنی است که شخصی به نام علی اکبر اردستانی یا کروری، این کتاب را به سرقت برده، مطالبی بر آن افزوده و به اسم «محفل الاصفیاء و مجمع الاولیاء» به نام خود درآورده است. احتمالاً این همان فردی است که بدرالدین کتابش را به درخواست او نوشته است. بدرالدین سرهندی در کتاب دیگرش به نام سنوالت‌التقیاء می‌گوید: «مجمع الاولیاء... دراصل تألیف این فقیر بود، علی اکبر کروری سرهندی به مقابله احسانی از من گرفت به اتفاق فضلاء، احوال صحابه به آن الحاق نمود، آن را به نام خود کرد. او عامی بود، خط و سواد کمتر داشت» (منزوی، ۱۳۷۰. ج. ۱۱: ۹۰۳). این کتاب هنوز در برخی فهرست‌های نسخ خطی، از جمله فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران به شماره (۵۵۱۲ - ف)، و مراجع دیگر مانند تاریخ ادبیات ذبیح‌الله صفا، به نام علی اکبر اردستانی مشهور گردیده و او با همین یک کتاب منحول، نامش در جریده پارسی‌نویسان سده یازدهم ثبت شده است. بدرالدین پس از درگذشت شیخ احمد سرهندی، منظور و مورد توجه محمد داراشکوه (۱۰۲۴ - ۱۰۶۹ق) قرار گرفت و به آگره، پایتخت شاهجهان، رفت و به دستور او چند کتاب عرفانی مانند «عرایس البیان» روزبهان بقلی و و نیز دو کتاب دیگر را در شرح احوال و مقامات شیخ عبدالقادر گیلانی به نام‌های «بهجة الاسرار» و «روضه النواظر فی ترجمه الشیخ عبدالقادر» از عربی به فارسی برگرداند (حسنی، ۱۴۲۰. ج. ۵: ۵۰۳). ترجمه فارسی کتاب بهجة الاسرار «مقامات غوث الثقلین» نام دارد.

آثار دیگری نیز از او به جا مانده است که برخی از آنها عبارت‌اند از: «کرامات الاولیاء» در اثبات خوارق اولیای الهی بعد از موت؛ «روائح» در بیان اصطلاحات صوفیه و مبانی طریقت قادریه و نقشبندیه؛ ترجمه «فتوح الغیب» از شیخ عبدالقادر گیلانی،

«حضرات القدس»؛ «معراج المؤمنین»؛ «سنوات الاتقیاء فی وفيات المشایخ» (همان).

پس از بدرالدین، فرزندان او در سلک مریدان و هواخواهان شیخ محمد معصوم و شیخ محمد سعید، جانشینان و خلفای شیخ احمد، منتظم ماندند؛ چنان که یکی از فرزندان به نام محمد شاکر، کتاب *یواقیت الحرمین* شیخ محمد معصوم سرهندی را از عربی به فارسی برگرداند و آن را *حسنات الحرمین* نام نهاد. تاریخ درگذشت بدرالدین سرهندی به درستی معلوم نیست.

۱-۳-۳. سبک و ساختار رساله وصال احمدی

۱-۳-۱. بررسی موضوع و محتوای اثر

همان گونه که در مقدمه به آن اشاره شد، به لحاظ موضوعی: رساله «وصال احمدی» در بیان ملفوظات، حالات و کرامات شیخ احمد سرهندی، در هفت ماه پایانی عمر و وقایع بعد از آن، نوشته شده است. دانش فقهی و اصولی بدرالدین از مطاوی همین رساله مختصر هم هویدا است؛ زیرا این رساله مشحون از اصطلاحات شرعی و ارجاعات روایی و حدیثی است. هر چند به گونه‌ای این مطالب و موضوعات را بیان می‌کند که موجب ملال و خستگی خواننده نمی‌شود.

وی در تبیین مسائل فقهی و دینی، چنان که رسم طریقت خواجگان و نقشبندیان است و روش عالمان، می‌کوشد تا هیچ مطلبی را بی‌نقل سند و بیان صحت و اعتبار آن بیان نکند. به جز یکی از احادیث، که آن هم در متون صوفیه مشهور است، مابقی احادیث منقول در این رساله، از اعتبار اسنادی برخوردار و در کتاب‌های معتبر حدیثی موجود بود.

بدرالدین در این رساله برای مستندسازی سخنان و روایاتش به کتاب‌های گوناگونی نظیر *روضه الاحباب* در فقه و *سیره حنفی* از جمال‌الدین شیرازی، *جامع الرموز* از زاهدی، *احیاء علوم الدین* غزالی و *شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور* از سیوطی ارجاع می‌دهد.

متن «وصال احمدی» به مانند بسیاری از تذکره‌ها و سیره‌ها، بی‌هیچ ابایی، هواخواهانه و مریدانه نوشته شده و همواره در ارجاع به آن باید این نکته را در نظر داشت و با احتیاط به آن نگریست؛ با این همه، نویسنده کوشیده تا از منظر وثاقت و اعتبار، به آن لطمه‌ای نرسد،

چنان که اغلب وقایع بیان شده را یا به چشم خود دیده، یا از فرزندان و نزدیکان شیخ احمد شنیده است. از آنجا که بدرالدین از طبقه خاصان، مَحْرمان و نزدیکان درگاه شیخ احمد بوده (فضل الله، ۱۳۳۳: ۲۱۷)، مطالب رساله اهمیت و سندیت ویژه‌ای می‌یابد.

به لحاظ محتوایی، آنچه از توصیفات بدرالدین در ذهن خواننده رساله نقش می‌بندد: چهره شیخی نستوه، بامهابت و متشرع است که تا آخرین نفس، در انقطاع از خلق و ترک تعلقات می‌کوشد و سرمویی از دقایق شریعت فرو نمی‌نهد. تصویری که بدرالدین ترسیم می‌کند با آموزه‌های شیخ احمد و آنچه در دیگر سیره‌ها و تواریخ درباره او آمده، مطابقت دارد و حتی مورد اتفاق ناقدان اوست؛ بنابراین به نظر می‌رسد که بدرالدین بر حفظ جانب صداقت و امانتداری، به حد و وسع خویش کوشیده است. علاوه بر اینها، چون میان نوشتن رساله و اتفاقات اواخر حیات شیخ احمد، فاصله چندانی وجود ندارد؛ احتمال تغییر و تحریف وقایع در متن مکتوب کم تر می‌شود.

یکی از مطالبی که پس از خواندن این رساله، موجب کنش و درگیری ذهنی یا حتی انکار خواننده می‌شود، کرامتی شگفت است (قبض یدین به حالت نماز و تبسم به هنگام غسل میت) که بنا بر قول نویسنده، خود شاهد آن بوده است. اثبات این کرامت در نظر معتقدان مشکل و معضل آفرین می‌نماید، چنان که به نظر می‌رسد نقل آن برای بدرالدین موجب دردسر و گرفتاری و انکار برخی شنوندگان شده باشد - هر چند خود او هیچ اشاره‌ای نمی‌کند - زیرا او پس از فراغت یافتن از این حوادث، نخستین تألیفش کتابی با نام «کرامات الاولیاء» است که در اثبات کرامات اولیای الهی پس از موت مادی تحریر شده. «بعد ارتحال آن کعبه آمال کتاب کرامات الاولیاء در اثبات خوارق بعد موت تألیف نمودم» (سرهندي، ۱۹۷۱: ۱۵۸).

۱-۳-۲. برخی از ویژگی‌های زبان شناختی اثر

در این رساله، تأثیرپذیری بدرالدین از خواجه کشمی و زبده المقاماتش انکارناپذیر است؛ البته ممکن است این تقلید و پیروی تاحدی هم عامدانه باشد، زیرا به علت غیبت ناخواسته کشمی، بر این نهاده بودند که باقی کار را به او بسپارند. بدرالدین در این کار موفق است، ولی نثر کشمی در زبده المقامات از نظر ادبی و بلاغی جافتاده تر و گیراترست و در آن

بیشتر از ابیات فارسی و عربی و تشبیهات و استعارات و آرایه‌های لفظی و معنوی، استفاده می‌شود. نثر رساله وصال احمدی، ساده، روان و به‌دور از تعقیدات لفظی و معنوی است. این روشنی و سلاست جملات نتیجه آوردن افعال پیاپی، ایجاز و اختصار جملات است. به‌لحاظ ساختاری و ترکیب‌بندی جملات، متن از زیاده‌گویی، اطباب و حشوئیات به‌دور مانده است.

از نظر لغوی، به‌کارگیری واژگان و اصطلاحات عربی در رساله وصال احمدی چشمگیر است. گاهی برخی از این لغات - هرچند تعدادشان زیاد نیست - در مقایسه با زبان امروزی نامأنوس محسوب می‌شود، مانند مستلقی، ضغطه، حویلی، مُسَنَم، مضطجع، طاری. بااینکه نویسنده رساله متوکل هندوستان است و بر زبان مادری مسلط، نه‌تنها از به‌کارگیری واژگان هندی ابا می‌کند؛ بلکه از واژگان کهن و کم‌کاربردتر فارسی نظیر انگشت، بهره می‌گیرد. فقط یک بیت به هندی آمده که آن هم از زبان شیخ احمد نقل شده است؛ البته این نکته با توجه به جایگاه زبان فارسی در هندوستان آن روزگار، امری بدیع و غریب نیست و نیز می‌تواند نشانه‌ای از دانش آموختگی و زبان‌دانی نویسنده تلقی شود.

علی‌رغم تسلط نویسنده بر زبان فارسی، گاهی این رساله از لغزش‌های زبانی محفوظ مانده است، به‌مثل: «نماز تهجد ایستاده گذاشتند.» آوردن فعل نادرست «گذاشتند» به‌جای «گزاردند»؛ (البته احتمال دارد که این لغزش از رسم‌الخط کاتبان و شیوه نگارش آنان ناشی شده باشد) یا استفاده از «چنانچه» به‌جای «چنان‌که» که هرچند ویژگی سبکی بوده، امروزه و در فارسی بلیغ و معیار، نادرست قلمداد می‌شود.

استعمال صنایع آوایی نظیر جناس و سجع و دیگر آرایه‌های لفظی و معنوی، برای چنین متنی متعادل و طبیعی است و مؤلف را به مرز متکلفانه‌نویسی و کاربردِ الفاظ و عبارات تصنعی و منشیانه نمی‌کشاند. این نکته از دلایلی است که می‌توان بنا بر آن نویسنده را در بیان احساسات و عواطف صادق دانست.

نگارنده رساله، شعر هم می‌سروده و در دیگر آثارش مانند *حضرات‌القدس* نمونه‌هایی از شعرش موجود است، اما در این وجیزه به سرودن ماده تاریخ بسنده کرده است.

برخی دیگر از ویژگی‌های زبانی و بلاغی این متن عبارت‌اند از:

- کوتاهی و اختصار جملات، به مثل: «لحظه‌ای خواب کردند و بعد از آن برخاستند و آب وضو طلبیدند؛ وضو می‌ساختند که از زبان من برآمد...»؛
- کاربرد متعدّد آیات و احادیث: «أنا لله و أنا اليه راجعون»؛ «استنزهوا من البول؛ فإنّ عامّة عذاب القبر منه»؛ «النّصيحة هيّ الدّين» یا «حُمّي يوم كَفَّارَةٌ سنّه»؛
- استفاده فراوان از جملات معترضه دعایی: «قدّس سرّه»، «قدّسنا الله سبحانه بسرّه الأقدس»، «سَلّمهما ربّهما»، «إن شاء الله تعالی» و جز اینها؛
- کثرت به کارگیری واو استیناف؛
- کاربرد صنایع آوایی و لفظی از قبیل سجع و جناس، همچون: خاطر فاتر، عارف ربّانی و صاحب اسرار سبحانی، فقیر حقیر، راحت و لذّات، قومه و جلسه، فاصله قلیله، سنّت سنّیه و ملّت رضیه و...؛
- افزودن یای تفخیم بر اسامی و صفات: مخدوم‌زادگی، صلاح‌آثاری، فرزندی؛
- آوردن شکل غریب یا اماله‌شده برخی کلمات، مانند شینه (شبانه)، حویلی (حوالی)؛
- به کارگیری افعال مستقبل به جای فعل امر، همچون: «شریعت را به دندان خود خواهید گرفت» یا «رعایت حدود شرعیّه به جا خواهید آورد»؛
- آوردن اسم مصدر به جای اسم فاعل، مانند «مواظبت بر خلوت بوده‌اند»؛
- استعمال صورت‌های کم سابقه‌تر از افعال مرکب و صفات، به مثل: «تعداد ایام کردن»، «قلمی کردن»، «از دست گرفتن»، «صاحب‌فراش شدن»؛
- بهره‌گیری از صنعت التّفات در صیغه‌های متفاوت، مانند مخاطب به غایب: «حضرت سلامت! از سؤال نکیر و منکر چون گذشت؟»؛
- آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد، مثل «وقتی که سلام دادیم، دیدیم که هیچ کس نیست...»؛
- به کاربردن امثله سائره عربی، نظیر «أظهر من الشّمس» یا «أصبح یا لیل»؛
- ترکیب‌سازی رایج در نثر سبک هندی و ساختن و بهره‌گیری از صفات مرکب فارسی، به مثل: عرفان‌پناه، صلاح‌آثار، ارشاددستگاه، حقایق‌آگاه، عصمت‌پناه؛
- برخی تصرّفات کاتبانه نظیر گسستن و پیوستن اجزای افعال و واژگان، مانند جدایی پیشوند منفی ساز «نه‌گذارده‌ام» (نگزارده‌ام)، یا نشانه التزامی همچون «به‌بینید» (بینید)؛

- جابه‌جایی واج‌های خویش‌آوا، همچون «ک» به جای «گ» در واژه کم‌نام (گمنام) یا «پ» به جای «ب» در فعل چسپند (چسبند)؛
- نیاوردن نشانه نکره بر سر اسامی مختم به‌های غیرملفوظ: [لحظه|ای] خواب کردند، «خانه|ای] که برای خلوت راست کرده‌اید»، [روضه|ای] از ریاض جنت می‌یابم».

۲. متن مصحح رساله وصال احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَوْتَ جَسْرًا يُوصِلُ الْحَبِيبَ إِلَى الْحَبِيبِ وَأَظْهَرَ فِي إِرْتِحَالِ أَوْلِيَائِهِ كُلِّ أَمْرٍ عَجِيبٍ وَغَرِيبٍ وَأُبْرَزَ بَوَارِقَ الْخَوَارِقِ فِي سَحَابِ أَيْدِي الْأَوْلِيَاءِ وَأَشْرَقَ شَمْسُوسَ الْكَرَامَاتِ فِي مَشَارِقِ أَيْدِي الْأَحْبَاءِ وَالصَّلْوَةَ وَالسَّلَامَ عَلَى مَنْ أَعْجَزَ الْخَلَائِقَ بِالْمَعْجَزَاتِ وَظَهَرَ مَعْجَزَاتِهِ فِي الْأَوْلِيَاءِ بِالصُّورِ الْكَرَامَاتِ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ. أَمَّا بَعْدُ، كَمْتَرِينَ خَاكِسَارَانَ أَسْتَانَةَ أَوْلِيَاءِ وَكِبْهَرِينَ نِيَازْمِنْدَانَ وَرِثَةَ أَنْبِيَاءِ، فَقِيرِ حَقِيرِ بَدْرُالدِّينِ بْنِ شَيْخِ إِبْرَاهِيمِ النَّقْشَبِنْدِيِّ الْأَحْمَدِيِّ مَشْتَهَرِ بِالسُّهْرِنْدِيِّ مَوْطِنًا مِي نَمَائِدِ كِه بَعْضِي أَعْزَةَ أَصْحَابِ إِيْشَانِ از این حقیر درخواست کردند که کلمه‌ای چند در بیان بعضی خوارق و کرامات حضرت قطب‌القطاب و غوث‌الاولاد، أعلم‌الزمان و أكمل‌الوقت، مجدد‌الملئ، محدث‌الأمئ، شیخنا و إمامنا شیخ‌الاسلام والمسلمین، الشیخ احمد الفاروقی، قدسنا الله سبحانه بسرّه الأقدس، که قبیل وصال پیش از ارتحال از قبیل علم به ارتحال خود و تعیین سال و ایام انتقال خود و ما یقارنه از آن حضرت به‌ظهور رسیده‌اند در قید تحریر آرد و کراماتی که بعد وصال ایشان ظاهر گشته، بنویسد - اجابه‌للمسؤول - سعادت خود در این معنی دانسته، اقدام نمود و هرچه در وقت تحریر به یاد آمد در قید کتابت آورد و این رساله را «وصال احمدی» نام نهاد، بالله العِصْه و التَّوْفِيق.

بدانند که حضرت ایشان، قدس سرّه الأقدس، در ماه شعبان سنه یک‌هزار و سی و سوم، خلوت گزیدند و انزوا اختیار نمودند و موضعی جدا از حویلی^۱ متعین کردند؛ به‌غیر از نماز جمعه از آنجا بیرون نمی‌آمدند و وقت صلوة خمس در خلوتخانه ادا می‌کردند که چند کس معدود از یاران به‌جهت جماعت درون می‌رفتند و بعد از اتمام نماز به‌سرعت رجوع می‌کردند. تا نفس آخر، إلی ماشاء الله سبحانه، مواظبت بر خلوت بوده‌اند و تا دم

آخر قوام انزوا داشتند و از خلق به کلی بُریده بودند و از صحبت به تمامی قطع کرده. حضرت مخدوم زادگی، عارف ربّانی، صاحب اسرار سبحانی، شیخ محمدسعید و شیخ محمد معصوم، سلمهما ربهما، نقل کردند که عصمت پناه حضرت والده می فرمایند که شب برات بود و حضرت ایشان در خلوتخانه، احیاء لیل می کردند. ناگاه بعد دو پاس شب، اندرون آمدند و من بر سر مصلی نشسته بودم و تسبیح می خواندم و از ایشان پرسیدم که شما نماز تهجد گزارده‌اید؟ فرمودند که هنوز نگزارده‌ام، چون ملائتی در خود یافتیم به خاطر رسید که یکی دراز بکشم بعد از آن به تهجد برخیزم. لحظه [ای] خواب کردند و بعد از آن برخاستند و آب وضو طلبیدند. وضو می ساختند که از زبان من برآمد که امشب خداوند تا نام که را از ورق هستی محو کرده باشند و نام که را ثابت داشته؟ فرمودند که تو بنابر شک و تردّد می گویی، چه باشد حال کسی که می بیند و می داند که نام او از صحیفه وجود محو کردند و اشارت به خود نمودند.

و نیز هر دو مخدوم زاده، سلمهما ربهما، از عصمت پناه نقل کردند که من از حضرت ایشان، قدس سره الأقدس، پرسیدم که شما این همه انقطاع و انزوا از خلق و این همه بی تعلقی و بی رغبتی با عیال و اطفال چرا اختیار کرده‌اید؟ فرمودند که حقیقت آن است که من در این نزدیکی خواهم مُرد و ایام وفات من بسیار قریب است و کسی که چنین احساس نماید، او را می باید که خود را به زور بر عبادت اندازد و از تسبیح و استغفار و درود و تلاوت و ذکر یک لحظه غافل نباشد و از غیر حق به کلیه قطع کند نه آنکه به غفلت بگذراند. شما هم مرا به خدا بگذارید.

و نیز هر دو مخدوم زاده از عصمت پناه نقل کردند که قبل مرض از حضرت ایشان، قدس سره، پرسیدم که آثار یأس از حیات و سرانجام ارتحال در شما پدید است و اشتیاق رفیق اعلی پیدا است، پس این همه تصدّق و خیرات که دافع بلیات است برای چیست؟ در جواب این مصرعه هندی خواندند:

«آج ملا وا کنت سیوں سک هی سب جگک وئیوں وار»^۲

الحق حضرت ایشان در این مدّت انفاق بیش از پیش می کردند و صنوف خیرات - سرّاً و علانیّه، لیلاً و نهاراً - به جا می آوردند.

و نیز هر دو مخدوم زاده از عصمت پناه نقل کردند که روزی در ایوانی که

می‌گذرانند، تکیه زده بودند، فرمودند که در این سرما، ما در این خانه خواب نخواهیم کرد. عرض کردند که مگر در خانه [ای] که برای خلوت راست کرده‌اید آنجا خواب می‌کنید؟ فرمودند که آنجا نیز نه! گفتند که پس کجا خواب خواهید کرد؟ فرمودند که از اینجاها هیچ‌جا نه! ببینید تا خودبه‌خود چه ظاهر شود. اتفاقاً در درآمدِ سرما از عالم رفتند.

و نیز هر دو مخدوم‌زاده نقل کردند که در سنه یک‌هزار و بیست و چهارم که عمر ایشان در آن سنه، پنجاه‌وسه سال بود، فرموده بودند که عمر خود را از شصت سال متجاوز نمی‌بینم و آن قضای مبرم مشهود می‌شود و کم از این عدد، قضا مُعلق به نظر می‌درآید.

و در سنه یک‌هزار و سی و دوم از آجمیر^۳ به مخدوم‌زاده‌ها قلمی فرمودند که در عوض اجازت‌نامه دنیا، اجازت‌نامه آخرت دادند و ایام عمر نزدیک است و وصایا یک‌به‌یک قلمی فرمودند - اگر ذوق تفصیل این سخن باشد، به مکتوبات آن حضرت، قُدس سرّه، رجوع نمایند - و وقتی که مخدوم‌زاده‌ها به ملازمت آن حضرت، قُدس سرّه، به آجمیر رسیدند، به ایشان خلوت کردند و فرمودند که مرا با جهان و جهانیان ارتباطی نمانده است، مرا می‌باید گذشت. ایشان بسیار اضطراب کردند. فرمودند که این سنّت اللّٰه از قدیم شده آمده است، اضطراب نباید کرد.

و در سنه یک‌هزار و سی و سوم، پیش [از] ارتحال خود به شش ماه، کتابتی به مقرب الحضرت خاقانیه، صادق‌خان، به تقریب سفارش حاجت‌مندی نگارش فرموده بودند^۴. فقیر در آن وقت پیش آن حضرت، قُدس سرّه، ایستاده بود و مگس می‌راند و ایشان می‌نوشتند و فقیر مطالعه می‌کرد. نوشته بودند که معلوم شریف شده باشد که پادشاه، فقیر را رخصتِ مُطلق فرمودند. از آن وقت خلوت و انزوا اختیار کرده است و به عنایت اللّٰه، سبحانه، اوقات به جمعیت می‌گذرانند. چون در این شهر هر سال وبا می‌افتد، معلوم نمی‌شود که در این سال، حیات وفا کند. امید که خوشنود باشند!

چون خلوت ایشان، شش هفت ماه کم‌وبیش کشید، ایشان را عارضه ضیق نفس که هر سال مرض معتاد ایشان بود، پیدا شد و تب هم همراه. و به گمان من آن روز، هفدهم ذی‌الحجه بود و آن مرض از سال‌های دیگر در کمال غلبه و ازدیاد بوده و مخلصان را از حصول صحت، یاسی شده. روزی به عارف ربّانی مخدوم‌زادگی شیخ محمدسعید، سلّمه ربّه، فرمودند که امشب حضرت غوث‌الثقلین، قُدس سرّه، را در واقع دیدم و درباب من

انواع عنایات و اشفاق می‌فرمایند و زبان مبارک خود در دهان من انداخته، فرمودند که مردم در معنی شعر ما که:

أَقَلَّتْ شَمْسُ الْأَوَّلِينَ وَ شَمَسْنَا ابداً عَلَى أْفَقِ الْعُلَى لَا تَغْرُبُ^۵

و قول «قدمی هذه على رقبه كل ولي الله» حیران‌اند! حل آن بنویسید. و تو را از این ضعف صحّت است.^۶

و در آن ضعف، شوق لقای حق بر ایشان بسیار غالب آمده بود و از کمال شوق گریه بر ایشان متوالی شده^۷ و همیشه به کلمه «اللهم الرفیق الاعلی»^۸ رطب اللسان می‌بودند و می‌فرمودند که اگر طیب بگوید مرض تو علاج‌پذیر نیست، صد روپیه شکر الله، تعالی، انفاق کنم.

عارف ربّانی مخدوم‌زادگی، شیخ محمدسعید، سلمه الله ربّه، عرض کردند که حضرت سلامت! چرا بر ما این همه بی‌شفقتی و نامهربانی می‌فرمایند؟ فرمودند که خدای عزوجل از شما أحبّ است، إن شاء الله تعالی، شفقت و اعانت بعد رحلت، زیاده از حال حیات کرده خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات مانع اعانت و توجه است و بعد موت، تجرد و فراغ است.

و ضعف ایشان به شب‌ها به شدت می‌پیوست و اکثر بی‌آرام و بی‌قرار می‌ساخت و چون روز می‌شد، تخفیفی در آن ضعف می‌رفت. حسرت و افسوس بر فقدان شدائد و معن شبنه که ایشان را عین راحت و لذات بود، می‌کردند و می‌فرمودند که نسبتی که در هجوم آلام رو می‌آرد و حلاوتی که در عین مرارت دست می‌دهد، معامله عافیت به آن نسبت ندارد که آن بس عالی است. در این ولا به حکم بشارت غوث الاعظم، قدس سره، فرصتی و تخفیفی در آن ضعف رفت و اطباء و دوستان را به نوید صحّت ایشان مسرور ساختند. آن حضرت محزون گشتند و فرمودند: سبحان الله! آن معاملات که در حین یأس و ناامیدی و دردمندی مشاهده می‌کردم، درین وقت وجه صحّت همه مستور گشت، اما چون حضرت ایشان را همیشه به موجب «کلّ يوم هو فی شأن»^۹، «آنا فاناً، معاملات جدا و نسبت‌های تازه رو می‌داد و به مقتضای هر مقام، محکوم حکمی می‌شدند، فقدان هیچ چیز در حق ایشان باعث غرامت نبود که خلیل را با خلیل نار و بستان یکسان است.

و به تاریخ دوازدهم محرم سنه یک هزار و سی و چهارم گفته بودند که مرا فرمودند که میان چهل و پنجاه روز مقبره تو خواهد شد و مستمعان را گمان آن شده بود که سبب وصال ایشان همین ضعف باشد. چون ضعف مذکور رو به صحت آورد، به حدی که برای نماز مسجد می آمدند، غالباً یک هفته به مسجد نماز گزارده باشد و به نوعی عاقبت نصیبشان گشت که مستمعان را از آن واقعه فرموده بودند که در میان چهل و پنجاه روز مرا باید گذشت، ذهولی طاری شد و آن مشهود را بر واقعه حمل نمودند و تأویلات و تعبیرات کرده، تسلی خواطر خود می کردند؛ اما آن حضرت از روز حصول آن خطاب تعداد ایام می کردند و منتظر نوید وصال می بودند، چنانچه در شب پنجشنبه بیست و دوم صفر در محضر اصحاب فرمودند که امروز از آن معاینه، چهلم روز است، تا در این ده روز چه شود!

مخدوم زادگی، شیخ محمد معصوم، سلمه ربه، نقل کردند که در این ایام صحت فرمودند که هر کمالی که حصول آن در حق بشر متصور است و ممکن الحصول، به طفیل آن سرور، علیه و علی آله الصلوٰة و السلام، مرا نصیبی از آن حاصل گشت. مخدوم زادگی می فرمودند که از این سخن، خاطر من بسیار پریشان شد که این سخن، به آیه کریمه «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا»^۱ می ماند. مگر ایشان را از عالم خواهد برد. از این خطر، بسیار وحشت و تفرقه کشیدم. در روز پنجشنبه، بیست و سوم صفر، وقت عصر، قباها به صوفیان قسمت می کردند و در آن وقت، فرجی تنها پوشیده بودند و در ته قبا فرجی، قبا دیگر برسبیل معتاد نبود. سردی دریافت و تب گرفت و باز صاحب فراش شدند. و عارف ربّانی مخدوم زادگی شیخ محمد معصوم، سلمه ربه، نقل کردند که آن حضرت در این شب، وقت تهجد برخاستند و وضو ساختند و نماز تهجد ایستاده گذاشتند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست.

به خاطر فقیر می آید که بعد از بیماری، صحت یافته، باز بیمار شدن و از عالم رفتن، گویا در این معنی نیز اتباع آن سرور کائنات، علیه و علی آله الصلوٰة و السلام، نصیب ایشان شد، زیرا که آن سرور، علیه الصلوٰة و السلام، نیز از مرض صحت یافته بودند، به فاصله قلیله باز بیمار شده اند و در آن بیماری از عالم رفته.

و عارف ربّانی مخدوم زادگی شیخ محمد معصوم و شیخ محمد سعید، سلمهما ربهما،

نقل کردند که در این ضعف به حافظ عبدالرشید فرمودند که دو روپیه را انگشت به جهت منقل بیار. بعد از آن فرمودند که یک روپیه را بیارند که واعظی در دل می گوید که فرصت کجاست که انگشت و روپیه سوخته شود. شیخ حبیب خادم عرض کرد که حضرت سلامت! چو ایام سرماست به کار خواهد آمد. فرمودند که مُلاحیب طول امل دارد، وقت کجاست؟ اما چنین کنند. چون انگشت آوردند، انگشت یک روپیه برای خود جدا کردند و فرمودند که این قدر برای ما کفایت خواهد کرد. باقی به اندرون دادند. و آن انگشت، که برای خود جدا کرده بودند، در ساعت وصال ایشان به اتمام رسید و دیگر انگشت نماند. و در این مرض، افاضه علوم و معارف بر آن حضرت زیاده تر از حال صحت بوده و به مخدوم زاده های عالی منزلت در منصفه ظهور می آوردند. روزی بیان معارف و حقایق می کردند و بسیار سرگرم بودند. چون به مقتضای ضعف این هم [طاقت] تکلم نبود، حضرت مخدوم زادگی شیخ محمدسعید، سلمه ربه، عرض کردند که حضرت سلامت! ضعف شما تحمل این همه کلام نمی کند، معارف را تا وقت صحت موقوف کنید. فرمودند که وقت کجاست و فرصت کرا؟ شاید که وقت دیگر زبان یاری نکند.

و حضرت ایشان در این ضعف همه نمازها را بی جماعت نگزاردند، الا ماشاءالله تعالی، و قومه و جلسه نماز ترک فرمودند و ادعیه و اوراد بر سبیل معتاد می خواندند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و هیچ ادبی از آداب اعمال فرو گذاشت نکردند و سر مو در رعایت جزئیات دقیقه ملت بیضا از حال صحت تفاوت نبوده و در آخر شب سه شنبه که روز وصال ایشان بود، فرمودند «أصبح لیل»^{۱۲} اشتیاق به وصال حق، جل و علا، به این عبارت گفتند و اشارت به تعیین روز وصال کردند و به خدمه حضور که بیمار داری ایشان می کردند، در آن شب فرمودند که شما بسیار محنت کشیدید، همین محنت امشب است و آخرها. ضعف استغراق و فرورفتگی بر ایشان غالب شده بود. در آن وقت عارف ربّانی مخدوم زادگی شیخ محمدسعید، سلمه ربه، عرض کردند که حضرت سلامت! این غیبت شما از استغراق است یا از خواب؟ فرمودند که از استغراق است، بعضی معاملات و حقایق در میان است، توجه می کنم تا کما هو مکشوف^{۱۳} شود و به اتمام رسد و آن معاملات را با ایشان بیان فرمودند و آن معارف از غوامض اسرار حق بوده و اکثر اوقات درین مرض، وصایا می فرمودند و تحریض بر متابعت سنت سنیه و الزام ملت رضیه می کردند و می فرمودند که شریعت را به

دندان خود خواهید گرفت و نیز فرمودند که «النَّصِيحَةُ هِيَ الدِّينُ»^{۱۴} صاحب شریعت هیچ دقیقه‌ای را از دقائق نصح فرونگذاشته و نیز فرمودند که تجهیز و تکفین و مراعات اتباع [سنت] نبوی، علی مصدرها الصَّلوةُ و السَّلَام، و رعایت حدود شرعیّه به‌جا خواهید آورد و قبل از این به عصمت پناه فرموده بودند که چنان معلوم شده که ارتحال من پیش از تو خواهد شد. باید که از مبالغ مَهر کفن من بسازی. و نیز وصیت فرمودند که قبر مرا در جایی گمنام خواهید ساخت. مخدوم‌زادگی شیخ محمّدسعید، سلّمه ربّه، عرضه کردند که حضرت سلامت! قبل از این شما فرموده بودند که قبر من در گنبد فرزندی محمّدصادق خواهد شد و آن موضع را تعیین فرموده بودند، شرافت و برکت و نورانیت آنجا را بیان نموده بودند، الحال چنین می‌فرمایند؟ فرمودند: بلی! گفته بودم؛ اما الحال شوق من چنین است و اگر چنین نکنند، نزدیک والد بزرگوار نگه دارند و اگر این هم نباشد، در باغ نگاه دارند و قبر مرا خام گذارند و گچ نکنند. چون مخدوم‌زادگی در این امور ایستادگی کردند، فرمودند که شما مختارید، به صلاح شما گذاشتم و قبل وقت آخر فرمودند که استنجا می‌کنم اگر طشت بیارند. اتّفاقاً مولانا محمّدهاشم خادم، طشت معهود که ریگ در وی انداخته بودند، نیاورد و ظرف بی‌ریگ آورد. فرمودند که در این ظرف، قطرات خواهند جَست، همان طشت بیار. چون قرب وصال ایشان، مخطور هیچ کس نبود، وی عرضه کرد که می‌خواهیم که قاروره به حکیم بنماییم. فرمودند که مرا بردارید که من بول نمی‌کنم. برداشتند، بر فراش برنشاندند.

در اینجا چند چیز به خاطر فاتر می‌رسد که چون ایشان با طهارت نماز فجر بودند و معلوم ایشان بود که وقت ارتحال نزدیک تر است نخواستند که بی‌طهارت، وصال فرمایند که فضائل مقبوض شدن به طهارت بسیار آمده است. آنکه فرمودند که قطرات خواهند بر جَست، اشاره به حدیث «استنزهوا من البول؛ فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنْهُ»^{۱۵} کردند و ایماء دقیق بر محفوظ گشتن خود از آن نمودند. دیگر آنکه چون مذکور حکیم ظاهر شد، از آن اعراض فرمودند، به‌حدّی که ترک بول کردند و چون عارف ربّانی، شیخ محمّدسعید، سلّمه ربّه، سرعت نفّس در ایشان مطالعه نمودند، به اضطراب عرض کردند که حضرت سلامت، طبیعت شما چون است؟ فرمودند که ما خوبیم. ایشان گفتند: حضرتم کدام خویست که شما را به این حال می‌بینم؟ فرمودند که آن دو رکعت نماز ما را کافیهست. و

مولانا محمد هاشم خادم نقل کرده که فرمودند دو رکعت نماز که کردیم کافست و لفظ آن فرمودند. این آخرین تکلم حضرت ایشان است و به ثبوت رسیده که آخرین تکلم جمیع انبیاء درباره نماز بوده. ایشان گویا اتباع انبیا، علیهم الصلوة و التسلیمات، نمودند. بعد از لحظه [ای] جان گرامی از جسد شریف آن حضرت مفارقت نمود، انا لله و انا الیه راجعون^{۱۶}.

وقت وصال، مضطجع بر یمین خود بودند و کف دست راست در زیر رخساره راست نهاده بودند و استقبال قبله داشتند به طریق [ی] که سنت نوم است و آن روز سه شنبه بود، اول وقت ضحی، بیست و نهم شهر صفر سنه یک هزار و سی و چهارم، و عمر شریف ایشان موافق سنه شریف نبوی بود، علیه الصلوة و السلام. گویا این دقیقه اتباع را نیز فرو گذاشت نکردند و سه روز از تاریخ وصال آن سرور، علیه الصلوة و السلام، پیش تر ارتحال فرمودند، چه بر قول اکثر علماء، آن سرور، علیه الصلوة و السلام، دوّم ربیع الاول ارتحال فرموده‌اند و ایشان بیست و نهم صفر و بیست و نهم هلال ربیع الاول نمودار گشت؛ پس به این حساب، سه روز پیش از پیغمبر خود، علیه الصلوة و السلام، از عالم رفتند. گویا رعایت ادب کردند نسبت به آن سرور، علیه الصلوة و السلام، تا در جمیع امور برابری لازم نیاید.

و به گمان قاصر این حقیر، ایام بیماری ایشان به عدد سال‌های عمر ایشان بوده به حکم حدیث «حُمّی یوم کفّاره سنه»^{۱۷} مرض هر روز را کفّاره هر سال ایشان گردانیدند. اکنون کرامات بعد وصال حضرت ایشان نقل کنیم.

این حقیر در وقت غسل ایشان حاضر بود. وقتی که خواستند که به جهت غسل، جامه‌های ایشان بر آرند، دیدیم که دست‌ها بر ناف بسته‌اند و ابهام با خنصر حلقه داده، چنان که در نماز مستحب است و پیش از این بعد ارتحال، حضرت مخدوم زادگی شیخ محمد سعید، سلمه ربه، دست‌ها و پای‌های ایشان را دراز کرده بودند، چنان که متعارف است. چون در این وقت، قبض یدین مشاهده کردند، حضار را بسیار تعجب رو نموده و این قبض یدین از اعظم خوارق و اعجب کرامات است که از حضرت ایشان به ظهور رسیده و چون جام‌ها فرود آوردند و بر سریر غسل، مُستلقی^{۱۸} کردند، در آن حال که پای مبارک ایشان، به جانب مغرب کرده بودند و سر مبارک به جانب مشرق، بر طریق مسنون است - چنان که در روضه الاحباب^{۱۹} و غیر آن از کُتب فقه و سیر، مُبین است - دیدیم که

تَبَسُّم فرمودند. تا بر سریر غسل بودند تَبَسُّم داشتند. تعَجَّب حاضران زیاده‌تر شد. بعد از آن، ایشان را وضو دادند و دست‌های مبارک ایشان را باز دراز کردند و راست ساختند و بر یسار مضطجع گردانیدند و غسل طَرَفِ یَمین کردند و چون بر جانبِ یَمین مضطجع ساختند، باز دست راست بر دست چپ بستند و چون اضطجاع جانبِ یَمین بود، بایستی دست راست بر دست چپ نمی‌ایستاد و می‌افتاد؛ اما چنان‌که به اختیار و قوَّت، قبض کرده بودند که نه افتاد. حال آنکه اعضای شریف ایشان، از موم هم نرم‌تر بود و چون بعد غسل، ایشان را به جهت تکفین بر نعش آوردند و دست‌ها دراز کردند، حضار می‌دیدند که دست‌های مبارک با هم می‌آمدند تا آنکه بر بند دست چپ، به دست راست، زیر ناف قبض کردند و خِصْر را به ابهام حلقه دادند، چنان‌که در نماز مندوب است. غوغا از حضار برخاست. عارف ربّانی مخدوم‌زادگی شیخ محمدسعید، سلمه ربّه، فرمودند که چون مرضی ایشان در این است بگذارید. صَدَقَ رَسولُ اللّٰه، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «كَمَا تَعِيشُونَ تَمُوتُونَ»^{۲۰} «ذَلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^{۲۱}.

و ایشان را به سه جامه سفید تکفین نمودند: لفافه و قمیص و ازار. و چاک قمیص از دو طرف منکین کرده بودند، چنان‌که از روی روایت، مفتی به است و ایشان را عمامه ندادند چه اتفاق جمیع محدثان و فقها بر آن رفته که آن سرور را، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، عمامه ندادند و کذا ابوبکر صدیق را، رضی اللّٰهُ تعالیٰ عنه، چنانچه از صحاح و اصول مستفاد است و در جامع الرموز از زاهدی نقل کرده که اصْح آن است که عمامه در کفن مکروه است. و عبارت امام ابن‌همام در شرح هدایه نیز مشعر بر این معنی است آنچنان‌که گفته «و لیس فی الکفن عمامه عندنا و استحسَن البعض» و سید شریف جرجانی و غیره از شُرَّاح سراجی نیز تأکید در منع عمامه نموده‌اند و نیز حدیث «انّ اللّٰه تعالیٰ وَ تَرُ يُحِبُّ الوتر»^{۲۲} مقوی آن است و آنچه بعضی از متأخران استحسان عمامه کرده‌اند بر طریق صحّت اطلاق آن و بی‌تقیّد آن به ورثه کبار آل، آن به بدعت حسنه است، چنان‌که قول ایشان «و استحسَن الاستضاع» مؤید این معنی است چه استضاع به قول هیچ کس مستحب نیست، فکذا هذا.

«لأنّ الحسن ما يُقابل القبح و هو يُکَمِّل المباح» ایضاً «فیحمل علیه تطبیقاً» و امام حجة الاسلام ابوحامد غزالی در احیاء العلوم فرموده که از مُبتدعات امور آن است که عمل سنت را به تقابل^{۲۳} اهل عصر متروکه می‌سازند و آن قبیح است، چه ممکن نیست فضل

عمل اهل این عصر بر عمل آن سرور و اهل عصر آن سرور، صلعم، که آن خیرالقرون است و این شرالقرون. و بسط این سخن به این رساله گنجایش ندارد و اگر خفایی مانده باشد به/حیاء رجوع نمایند.

در حال حیات هم، عمل آن حضرت، قُدس سرّه، نیز چنین بود که اموات را عمامه نمی‌دادند و این را خلاف سنّت می‌دانستند و عمل سنّت سنیّه را به‌غایت راغب و مراقب بودند چنانچه *أظهر من الشمس* است و حضرت مخدوم‌زادگی شیخ محمدسعید، سلمه ربّه، امامت نماز جنازه کردند و بعد از نماز جنازه برای دعا توقّف نمودند که مقتضای سنّت سنیّه چنین است و در فتاوی سراجی و غیره از کتب معتبره آورده که بعد از نماز جنازه، ایستادن و دعا خواندن مکروه است، هرچند عمل بعضی انام در این ایام بر خواندن دعای بعد از نماز جنازه واقع شده، اما چون مخالف سنّت سنیّه و روایت است؛ بنابراین ترک آن کردند و بعد از آن ایشان را در همان قُبّه مُتَوَرّه نگاه داشتند که قبل از این به سال‌ها در صدر حیات مخدوم‌زاده کلان، نوری ساطع در آنجا مشاهده کرده بودند و معلوم ساخته که مرقد مطهر ایشان آن موضع باشد و این سر را به صاحب سر فرموده بودند. اتفاقاً صاحب سر، مخدوم‌زاده اعظم سبقت کردند و ایشان را بعد استخاره‌ها در آنجا نگاه داشتند و فرموده بودند که محاذی قبر فرزندی مرا نگاه خواهید داشت که آنجا روضه [ای] از ریاض جنّت می‌یابم. و در آنجا، قُبّه بنا کردند چنانچه تفصیل این معنی در مکتوبی از مکاتیب به تفصیل نوشته‌اند^{۲۴} و این اخبار و وقوع، برطبق آن از خوارق آن حضرت است، قُدس سرّه. و قبر ایشان را قدر شبر بلند ساخته، مُسَنَّم^{۲۵} کردند و روز وصال ایشان اطراف آسمان به‌غایت سرخ شده بود. گفته‌اند که سرخی آسمان گریه اوست بر دوستان حق، جلّ و علا، کما فی الشرح الصدور «و بلغ انّ السموات و الارض یبکیان علی المؤمن»^{۲۶} و فیهِ ایضاً و بُکاء السماء حمرة اطرافها و فیهِ ایضاً عن سفیان الثوری قال: «کان یقال هذه الحمرة التي تکون فی السماء بُکاء السماء علی المؤمن»^{۲۷}.

و بعد از ارتحال ایشان، به سر چهار روز، صلاح آثاری شیخ پیرمحمد سلطان‌پوری، که از مریدان ایشان است، نقل کرده که شب متوجّه بودم که حضرت ایشان را در واقعه بینم، اتفاقاً شب به سر شد. روز دیگر وقت پیشین در مسجد ایشان به نماز آمدم. مؤذّن اقامت گفت و مردم به‌جهت نماز ایستاده شدند و عارف ربّانی مخدوم‌زادگی شیخ محمدمعصوم،

سلمه ربه، امام بودند و من در پس ایشان ایستادم. به چشم سر دیدم که حضرت ایشان برابر من ایستاده، از دست مرا گرفتند و به خود متصل ساختند تا فاصله در میان نماند و تا آخر نماز ایشان را می‌دیدم؛ فرجی شال زرد پوشیده بودند و مسحی در پا داشتند و من تعمق در نظر کردم که مبادا از وهم باشد. دیدم که مشخص بی‌ریب و شک ایشان‌اند. وقتی که سلام دادیم، دیدیم که هیچ کس نیست. چون شیخ پیرمحمد این سخن تمام کرد، عارف ربّانی مخدوم‌زادگی شیخ محمدسعید، سلمه ربه، فرمودند که من هم از این قبیل چیزی دیده‌ام. امشب در حجره جماعت‌خانه بودم، ناگاه سحرگاه دیدم که حضرت ایشان از راه دور درآمدند و بر سر عرش من نشستند و مرا دربر گرفتند. هیبتی بر من مستولی شد، فی‌الحال از نظر من غائب شدند.

و شیخ عبدالعلیم بن حقایق آگاه مرحومی شیخ/احمد برکی نقل کرده که فیروزخان برکی در حضور حضرت مخدوم‌زاده‌ها آمده، نقل کرد که پسر من بیمار بود، در آن بیماری نمودار او می‌شد و او می‌ترسید^{۲۸}. گفتم که تو حضرت ایشان را دیده بودی، صورت مبارک ایشان هیچ به یاد تو مانده است؟ گفت: حلیه مبارک و ریش شریف ایشان در نظر من است. گفتم: پس همین را در نظر دار تا وسوس برطرف شود و به طفیل حفظ صورت ایشان، حق، عزّ آسماؤه، صحت بخشید. ناگاه غیبتش درر بود. گفت: می‌بینیم که حضرت ایشان حاضرند و می‌فرمایند که بابا! ما به خدا رسیدیم و در بهشت درآمدیم. اول پای راست در بهشت درآمدیم، بعد از آن سر، بعد از آن پای چپ درآمدیم. حاصل که در بهشت درآمدیم و قدم خدا گرفتیم. گفتم که حضرت سلامت! مرا نیز به خدا برسان تا قدم او بگیرم. فرمودند که هنوز وقت تو و وقت فرزندان من نرسیده است. چون از خواب درآمد، صحت یافته بود و هیچ اثری از ضعف و وسواس نمانده و بعد از ده روز از این واقعه، در دیار خبر رسید که حضرت ایشان از عالم رفتند.

و عارف ربّانی حضرت مخدوم‌زادگی شیخ محمدمعصوم، سلمه ربه، فرمودند که من حضرت ایشان را در واقعه دیدم، پرسیدم که حضرت سلامت! از سؤال منکر و نکیر چون گذشت؟ فرمودند که حق، سبحانه تعالی، به کمال رحمت به من فرمودند که اگر تو اذنی کنی این دو فرشته در قبر تو بیایند و به رفع پای تو لحظه‌ای چسپند. عرض کردم که الهی! این دو فرشته در حضرت تو نباشند، اولش نیابند^{۲۹}. ایزد متعال نهایت رأفت خود را شامل

حال من کرد و ایشان را پیش من نفرستاد. پرسیدم که حضرت سلامت! از ضغطة قبر چه گذشت. فرمودند که شد؛ اما اقلّ قلیل. و با محمد هاشم خادم ایستاده است می گوید که ایشان را برسبیل تواضع می فرمایند، الا ضغطة نشده است.

و فقیر حقیر، بدرالدین، عفی عنه، بعد از ارتحال ایشان، پنج شش روز واقعه دیده که گویا در راهی می گذرم و شیخ فرید فاروقی در خورد. از حضرت ایشان پرسیدم. گفت که در خلوت خانه نشسته اند و به عرفان پناه ارشاد دستگاه میرزا حسام الدین / احمد، کتابت می نویسند. فقیر در رسید. دیدم که می نویسند کتابت را [مطالع] کردم عنوان مکتوب این بود که ما خود^{۳۰} نگاهبانی این جهانیم. ما از جهان گذشتیم و در آن جهان نشستیم، «انا لله و انا الیه راجعون» - پیش تر^{۳۱} به یاد نمانده. بعد از آنکه کتابت را پیچیدند، بر بالای نوشتند این کتابت میرزا به مَهر خاص.

و عارف ربّانی مخدوم زادگی شیخ محمد سعید، سلّمه ربّه، نقل کردند که حضرت ایشان را در واقعه دیدم که انعامات خداوندی، جلّ شأنه، [را که] بعد از ارتحال در باب ایشان به ظهور آمده، بیان می فرمایند و به فضل ایزدی شکر می کنند. عرض کردم که حضرت سلامت! شما را از نعمای خود نصیبی عطا کرده اند؟ فرمودند: بلی، مرا از جماعت شاکران گردانیدند. عرض کردم که در قرآن مجید واقعه^{۳۲} شده است «و قلیلٌ من عبادی الشکور»^{۳۳} از این کریمه مستفاد می شود که آن جماعت یا پیغمبرند یا مثل ابوبکر صدیق، رضی الله تعالی عنه. فرمودند: آری، اما مرا به فضل و کرم خود داخل آن جماعت کردند. و تاریخ وصال ایشان، آنچه بنده یافته بود، این است که از لفظ «جاه تربت پاک» هویدا است؛ این است بیت:

مسمی احمد مرسل سفر کرد ز هجر او فلک را سینه شد چاک
به خاک تربتش چون در گذشتیم نگه کردیم جاه تربت پاک^{۳۴}

تمام شد رساله وصال احمدی من تصنیف ملّا بدرالدین سهرندی، خلیفه حضرت امام ربّانی، مجدد الف ثانی، رحمه الله علیه، تمّت.

۳. نتیجه‌گیری

تصحیح، معرفی و نشر متون ادبی و حکمی گذشتگان، موجب اغنای حافظه فرهنگی، هویت‌بخشی و حفظ و پایداری میراث معنوی مردمان یک سرزمین است. رساله «وصال احمدی» یکی از ارزشمندترین و مهم‌ترین متون طریقت نقشبندیه مجدّديه در شناخت احوال و سکنات شیخ احمد سرهندی، صوفی سترگ و احیاگر هزاره ثانی، در اواخر حیات اوست. این متن مختصر علی‌رغم کوتاهی و ایجاز، مشتمل بر فواید و نکاتی گرانسنگ است که پژوهشگران تاریخ تصوف در حوزه شبه‌قاره از آن مستغنی نیستند. ظاهراً این رساله در آغاز به جهت تکمیل «زبده المقامات» خواجه محمدهاشم کشمی نوشته شده؛ اما بعدها شکل رساله‌ای مستقل یافته است. نویسنده کوشیده تا بر سبک و سیاق خواجه کشمی بنگارد. با آنکه زبان مادری مؤلف فارسی نبوده، به‌خوبی از عهده نگارش آن برآمده است و رعایت اصول بلاغی و ادبی را مدنظر داشته، هرچند از سهو و خطا مصون نمانده است. متن رساله شیوا و ساده است و از اغلاقات و دشواری‌های زبانی و معنایی خبری نیست. کلام مؤلف صریح و صادقانه است و گرفتار آرایه‌پردازی‌های متکلفانه نشده، ولی از صنایع بدیعی بی‌بهره هم نمانده، به‌خصوص از صنایع آوایی مانند سجع و جناس، به‌درستی استفاده کرده است. از لحاظ محتوایی: این متن نکاتی ارزنده، موثق و دست‌اول از زندگی و احوال شیخ احمد سرهندی در اواخر حیاتش به دست می‌دهد. اغلب کراماتی که از او نقل شده، معقول است و خردستیز نمی‌نماید، اما به نظر می‌رسد اثبات عقلانی و خردپذیر کردن معدودی از آنها برای معتقدان و مریدان دشوار بوده، تا آنجا که بدرالدین مجبور به تألیف کتابی جداگانه در این باب شده است. از آنجا که این اثر سال‌ها مکتوم و دیرباب باقی مانده بود و نسخه‌ای مصحح همراه با تعلیق و تخریح از آن در دسترس نبود، نویسندگان مقاله بر آن شدند تا به جهت بسط و گسترش زمینه تحقیقات، چنین امکانی را فراهم آورند. این تصحیح به‌روش قیاسی و براساس نسخه خطی منحصر به فرد دانشگاه علیگره و مطابقت آن با نسخه و ترجمه اردوی غلام مصطفی خان انجام گرفته است. در این پژوهش پس از تتبع و یافتن نسخه، متن طبق دستورخط فرهنگستان ساماندهی املائی شد. اغلاط و خطاهای کاتبان رفع و جملات و ابیات عربی ترجمه و اعراب‌گذاری گردید. همه آیات و احادیث و ابیات موجود در متن، استخراج و ارجاع‌دهی به منابع دسته‌اول انجام شد.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۵، شماره ۳۵، زمستان ۱۴۰۲ / ۱۰۷

علاوه بر اینها توضیحات و نقدهایی سبک‌شناسانه برای شناخت و استفاده بهتر از متن ارائه گردید.

پی‌نوشت‌ها

۱. امالة حوالی است که به تصرف فارسی‌زبانان به کسر لام و یای معروف شده است و گرنه حوالی به فتح لام صحیح است.
۲. اگر امروز آن آرامش جان برسد، همه چیز را فدایش خواهم کرد. (تصحیح و ترجمه این مصرع مرهون سرکار خانم دکتر لیلا عبدی خجسته است.)
۳. آجمیر یا آجمیر ایالتی در راج پوتنه هندوستان است.
۴. این نامه در کتاب «مکتوبات ربانی» نیامده است!
۵. این شعر از شیخ عبدالقادر گیلانی است و در دیوان او با اندکی تفاوت در مصرع دوم، به این صورت آمده:
أَفَلْتَ شَمُوسُ الْأَوَّلِينَ وَ شَمْسُنَا أَبْدَأُ عَلَيَّ فَلَيْكِ الْعَلَى لَا تَغْرُبُ
معنای بیت: خورشید پیشینان غروب کرد و خورشید ما تا ابد بر آسمان می‌درخشد و غروب نمی‌کند.
۶. مکتوب شماره ۱۲۱ از جلد سوم «مکتوبات ربانی» است و خطاب به میرزا حسام‌الدین احمد، خلیفه شیخ احمد سرهندی.
۷. در نسخه اساس ظاهراً کاتب به اشتباه دچار تکرار شده: «و از کمال شوق گریه بر ایشان بسیار غالب آمده بود و از کمال شوق، گریه بر ایشان متوالی شده.»
۸. برگرفته شده از دعای پیامبر (ص) است، چنان‌که از همسر ایشان نقل شده که «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ عِنْدَ وَفَاتِهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ أَرْحَمْنِي وَ أَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ الْأَعْلَى.»
ترمذی (۳۴۹۶) و نیز بخاری (۵۶۷۴).
۹. (قرآن، رحمن: ۲۹).
۱۰. (قرآن، مائده: ۳).
۱۱. کلمه «طاقت» در نسخه اساس وجود ندارد و در نسخه ترجمه غلام مصطفی خان آمده است.
۱۲. مثلی مشهور در زبان عربی است. ر.ک: ابوالفضل احمد بن محمد میدانی نیشابوری، مجمع الامثال، (بی‌جا: مطبعة السنة المحمدية، ۱۳۹۳هـ.ق)، ج ۱، مثل شماره ۲۱۳۲، ص ۳۹۲.
۱۳. در نسخه اصلی به اشتباه «مشکوف» نوشته شده است.

۱۴. در صحیح مسلم نیشابوری به روایت تمیم الداری چنین آمده که آن‌النبی قال: «الدین النصیحة». قلنا: لمن؟ قال: لله و لکتابه و لرسوله و لأئمة المسلمین و عامتهم». مسلم (۵۵) و نسائی (۴۱۹۶) برای توضیحات و تخریجات بیشتر ر.ک: کتاب ابن رجب، جامع العلوم و الحكم فی شرح خمسين حديثاً من جوامع الكلم (دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۲۹هـ.ق)، شرح حدیث هفتم، ص ۱۹۳.

«إن الدین النصیحة؛ إن الدین النصیحة. قالوا: لمن یا رسول الله؟ قال: لله و لکتابه و لرسوله و لأئمة المسلمین و عامتهم». ر.ک: عبد الله المقبلی، الأبحاث المسددة فی فنون متعددة (صنعاء: مکتبة الجيل الجديد، ۱۴۲۸هـ.ق)، ص ۵۹۱.

۱۵. علی بن عمر دارقطنی، سنن الدارقطنی (بیروت: دار ابن حزم، ۱۴۳۲هـ.ق)، ص ۱۰۹.

۱۶. (قرآن، بقره: ۱۵۶).

۱۷. «حُمی یوم کفارة سنه» برای توضیحات بیشتر ر.ک: امام محمد غزالی، احیاء علوم الدین (دمشق: دار المنهل، ۱۴۳۱هـ.ق) ج ۵، ص ۵۶۰. این حدیث در کتاب مسند الشهاب از قضاعی به این صورت آمده: «الحُمی حظُّ کلِّ مؤمن من النار و حُمی لیلهُ یُکفِّرُ خطایا سنه مُجرمه». برای توضیحات بیشتر در باب سلسله روایت و درجه صحت حدیث، ر.ک: أبی عبد الله القضاعی، مسند الشهاب، (بیروت: دارالرساله، ۱۴۰۵هـ.ق)، ج ۱، شماره ۶۲، ص ۷۱؛ و نیز ابن أبی الدنيا، المرض و الکفارات (هند: دارالسلفیه: ۱۴۱۱هـ.ق)، شماره ۱۵۷، ص ۱۳۰.

۱۸. ستان و خفته بر پشت.

۱۹. منظور کتاب «روضه الأجاب فی سیر النبی و الآل و الأصحاب» نوشته جمال الدین بن عطاء الله بن فضل الله الشیرازی النیشابوری که در باب فقه حنفی و حدیث نگاشته شده است.

۲۰. این حدیث بیش از آنکه در کتب معتبر روایی و حدیثی اهل سنت آمده باشد، در معارف و کتاب‌های اهل تصوف نظیر طریق التحقیق سنایی، آثار و مکتوبات مولانا جلال الدین بلخی، معارف بهاء‌ولد و سلطان‌ولد و تفسیر روح البیان اسماعیل حقی بروسوی ذکر شده است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و ملأ علی قاری در «شم العوارض فی ذم الروافض» چنین بیان می‌کنند که برای آن در متون معتبر اصلی نیافته‌اند. در میان منابع حدیثی معتبر شیعیان، تنها کتاب عوالی اللثالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، این حدیث را آورده است. برخی منابع، این حدیث را به مسند احمد، یا جامع الصغیر سیوطی و فیض القدر علامه مناوی ارجاع داده‌اند، ولی نویسندگان مقاله برای این ارجاعات اصلی نیافتند.

برای نمونه‌های بیشتر، ر.ک: نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد، به کوشش محمدامین ریاحی

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۵، شماره ۳۵، زمستان ۱۴۰۲ / ۱۰۹

(تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۶)، ص ۳۴۳؛ بهاء‌ولد، معارف، به‌اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر (تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۲)، ج ۱، صص ۱۰۵ و ۴۰۰؛ اسماعیل حقی البروسوی، تفسیر روح البیان (بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی‌تا)، ج ۲، ص ۱۲۵؛ سلطان‌ولد، معارف، به‌کوشش نجیب‌مایل هروی (تهران: انتشارات مولی، ۱۳۷۷)، ص ۲۱۷؛ ابن‌ابی‌جمهور احسانی، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة (قم: مطبعه سیدالشهدا، ۱۴۰۵هـ.ق)، ج ۴، ص ۷۲.

۲۱. (قرآن، جمعه: ۴).

۲۲. این حدیث در نظر اهل سنت، متفق علیه است؛ یعنی در صحیحین بخاری و مسلم آمده است، ولی در این کتاب‌ها حدیثی مستقل به شمار نمی‌آید، بلکه قسمتی از حدیثی مستقل و منقول از ابوهریره است: «اللَّهِ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، لَا يَحْفَظُهَا أَحَدٌ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَهُوَ وَتْرٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ» بخاری (۶۴۱۰) مسلم (۲۶۷۷)؛ اما در ابوداود (۱۴۱۶)، ترمذی (۴۵۶)، ابن‌ماجه (۱۱۶۹) و نیز الترغیب و الترهیب (۱۶۲) به‌روایت از امیرالمؤمنین علی^(ع)، تقریباً به‌همین صورت مذکور آمده که «انَّ الله وَتْرٌ يُحِبُّ الْوَتْرَ، فَأَتَرُوا يَا اهل القرآن».

۲۳. نسخه: به تعامل

۲۴. اشاره است به مکتوب بیست‌ودوم مکتوبات ربّانی: «بلده سرهند، گویا زمین احیای من است، که برای من چاه عمیق تاریک را پُر کرده، صفّه بلند ساخته‌اند و بر اکثر بلاد و بقاع، آن را ارتفاع داده و نوری در آن زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نور بی‌صفتی و بی‌کیفی است... پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی به چند ماه این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنی فقیر، آن را نشان داده، نوری نمودند ساطع که گردی از صفت و شأن به وی راه نیافته بود و از کیفیات منزّه و مبرا. آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود. این معنی را به فرزندی اعظمی، که صاحب سرّ بوده، ظاهر ساختم و از آن نور و از آن آرزوی مطلع گردانیدم. اتفاقاً فرزندی مرحومی به این دولت سبقت کرد و در پرده خاک در دریای آن نور مستغرق گشت...»

۲۵. گور یا آنچه آن را برافراشته باشند (الرائد) هرچیز که خرپشته کرده یا بلند ساخته شده است.

۲۶. جلال‌الدین سیوطی، شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵هـ.ق)، ص ۹۹.

۲۷. همان.

۲۸. متن نسخه غلام مصطفی خان به صحّت نزدیک‌تر است: «نقل کرد که پسرش بیمار بود، در آن

- بیماری از نمودِ شدائد می‌ترسید».
۲۹. این جمله در نسخه غلام مصطفی خان چنین آمده: «الهی! این دو فرشته در حضرت تو باشند و از درش درنیابند» که صحیح‌تر به نظر می‌رسد.
۳۰. در نسخه اساس کلمه «خود» دو بار آمده که احتمالاً اشتباه کاتب بوده است: «ما خود خود نگاهبانی این جهانیم».
۳۱. در نسخه اساس «پیش‌تر» است؛ اما گویا «بیشتر» صحیح است.
۳۲. در نسخه اساس «واقعه» است؛ اما «واقع» صحیح است.
۳۳. (قرآن، سبأ: ۱۳).
۳۴. برابر است با سال ۱۰۳۴ هجری قمری.

کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الدنيا، حافظ. (۱۴۱۱هـ.ق). *المرض والكفارات*. تحقیق عبدالوکیل الندوی. الطبعة الاولى. هند: دارالسلفیه.
۳. ابن رجب، عبدالرحمان بن شهاب‌الدین. (۱۴۲۹هـ.ق). *جامع العلوم والحکم فی شرح خمسين حديثاً من جوامع الكلم*. تحقیق ماهر یاسین الفحل. الطبعة الأولى. دمشق: دار ابن کثیر.
۴. ابن ماجه، ابی عبدالله محمد. (۱۴۲۰هـ.ق). *سنن ابن ماجه*. محمد بن صالح الراجحی. اردن: بیت الافکار الدوئیه.
۵. ابی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی. (۱۹۸۸م). *سنن ابی داود*، تحقیق ناصرالدین آلبانی. ریاض: مکتبه المعارف.
۶. أحسائی، ابن ابی جمهور. (۱۴۰۵هـ.ق). *عوالی اللئالی العزیز فی الأحادیث الدینیة*. الطبعة المحققة الاولى. قم: مطبعة سیدالشهدا.
۷. الگار، حامد. (۱۳۹۸). *نقشبندیہ*. ترجمه داود وفاپی. تهران: انتشارات مولی.
۸. بخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۴۳۶هـ.ق). *صحیح البخاری*. تحقیق رائد بن صبری ابن ابی علفه. الطبعة الثانية. الرياض: دارالحضارة للنشر و التوزيع.
۹. بهاء‌ولد، محمد بن حسین. (۱۳۸۲). *معارف* (مجموعه مواعظ و سخنان). به‌اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر. چ سوم. تهران: انتشارات طهوری.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۵، شماره ۳۵، زمستان ۱۴۰۲ / ۱۱۱

۱۰. ترمذی، محمد بن عیسی. (۱۴۳۶هـ.ق). *سنن الترمذی*. رائد بن صَبْرَى ابن أبی علفه. الطبعة الثانية. ریاض: دارالحضارة للنشر و التوزیع.
۱۱. جیلانی، عبدالقادر. (۱۹۸۹م). *دیوان عبدالقادر الجیلانی*. دراسة و تحقیق دکتر یوسف زیدان. بیروت: دارالجلیل.
۱۲. حاج سیدجوادى، کمال (مصحح). (۱۳۷۶). *ثمرات القدس من شجرات الأنس*. تألیف میرزا لعل بیگ لعل بدخشی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۱۳. حسنی، عبدالحی بن فخرالدین. (۱۴۲۰هـ.ق). *نزہة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر (الإعلام بمن فی التاريخ الهند من الأعلام)*. الطبعة الاولى. بیروت: دار ابن حزم.
۱۴. حقی البروسوی، اسماعیل. (بی تا). *تفسیر روح البیان*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۵. حسینی، مریم (۱۴۰۱). *خواجہ خواجگان عبدالخالق غجدوانی*. با همکاری محمود علیزاده. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن.
۱۶. دارقطنی، علی بن عمر. (۱۴۳۲هـ.ق). *سنن الدارقطنی*. الطبعة الاولى. بیروت: دار ابن حزم.
۱۷. سرهندي، شیخ احمد. (۱۳۸۳). *مکتوبات امام ربانی (شیخ احمد سرهندي یا مجدد آلف ثانی)*. به کوشش حسن زارعی و ایوب گنجی. چاپ اول. زاهدان: نشر صدیقی.
۱۸. سرهندي، بدرالدین. (۱۹۷۱م). *حضرات القدس*. مقدمه و تحقیق مولانا محبوب الهی. لاهور: محکمة اوقاف پنجاب.
۱۹. سلطان ولد. (۱۳۷۷). *معارف*. به کوشش نجیب مایل هروی. چ دوم. تهران: انتشارات مولی.
۲۰. سیوطی، جلال الدین. (۱۴۲۵هـ.ق). *جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر*. الطبعة الثانية. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۲۱. _____ (۱۹۸۵م). *شرح الصدور بشرح حال الموتی و القبور*. جدّه: دارالمدنی.
۲۲. شمس، محمدجواد؛ مظهر، محمدسلیم. (۱۳۸۱). «بدرالدین سرهندي». در *دایره المعارف بزرگ اسلامی*. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. ج. ۱۱: صص ۵۴۹ و ۵۵۰.
۲۳. صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات در ایران*. چ پنجم. تهران: انتشارات فردوس.
۲۴. غزالی، امام محمد. (۱۴۳۱هـ.ق). *احیاء علوم الدین*. تحقیق و تخریج علی محمد مصطفی و سعید المحاسنی. الطبعة الاولى. دمشق: دارالمنهل ناشرون و دارالفیحاء.
۲۵. فضل الله، حاجی محمد. (۱۲۳۳هـ.ق) *عمدة المقامات*. به اهتمام محمدهاشم مجدّدی. حیدرآباد. چاپ سنگی.

٢٦. القارى، ملاعلى بن سلطان. (١٤٢٥هـ.ق). *شمُّ العوارِضِ فى ذمِّ الروافضِ*. تحقيق مجيد خلف. الطبعة الاولى. قاهره: مركز الفرقان للدراسات الاسلاميه.
٢٧. القضاعى، أبى عبدالله محمد بن سلامة. (١٤٠٥هـ.ق). *مسند الشهاب*. حققه و خرّج احاديثه حمدى عبدالمجيد السلفى. الطبعة الاولى. بيروت: دارالرساله.
٢٨. كشمى، خواجه محمد هاشم. (١٩٧٧م). *زبدة المقامات (بركات احمديه)*. استانبول: كتابخانه حقيقت.
٢٩. مجددى، محمد اقبال (مصحح). (٢٠٠٤م). *مقامات معصومى*. تأليف ميرصفر احمد معصومى. لاهور - كراچى پاكستان: ضياء القرآن.
٣٠. مسلم نيشابورى. (١٤٣٦هـ.ق). *صحیح مسلم*. تحقيق رائد بن صبرى ابن أبى علفه. الطبعة الثانية. الرياض: دارالحضارة للنشر و التوزيع.
٣١. المقبلى الربيعى، صالح. (١٤٢٨هـ.ق). *الأبحاث المسد فى فنون متعدد*. الطبعة الاولى. صنعاء: مكتبة الجيل الجديد.
٣٢. المناوى، علامه عبدالروؤف. (١٣٩١هـ.ق). *فيض القدير (شرح الجامع الصغير)*. الطبعة الثانية. بيروت: دارالمعرفة.
٣٣. منزوى، احمد. (١٣٧٠). *فهرست مشترك نسخه‌هاى خطى فارسى پاكستان*. اسلام آباد: انتشارات مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان.
٣٤. ميدانى، احمد بن محمد نيشابورى. (١٣٩٣هـ.ق). *مجمع الامثال*. حققه، و ضبط غرائبه و علّق حواشيه محمد محيى الدين عبدالحميد. بي جا: مطبعة السنة المحمديّة.
٣٥. نجم رازى. (١٣٦٦). *مرصاد العباد*. به اهتمام محمدامين رياحى. چ سوم. تهران: انتشارات علمى و فرهنگى.
٣٦. نسائى، احمد بن شعيب. (١٤١٧هـ.ق). *سنن النسائى*. حكم على احاديثه و علّق عليه محمد ناصرالدين آلالبانى. الطبعة الاولى. رياض: مكتبة المعارف للنشر و التوزيع.
٣٧. يافعى، عبدالله بن اسعد. (١٤١٧هـ.ق). *الترغيب و الترهيب*. تحقيق محمد فارس. الطبعة الاولى. بيروت: دارالكتب العلميه.

References

1. Holy Quran.
2. Ibn Abi al-Dunya, Hafez (1411 AH). *Sickness and expiations*. Verified by Abd al-Wakil al-Nadwi. First edition. Hind: Dar al-Salafiyya.
3. Ibn Rajab, Abdul Rahman bin Shihab al-Din (1429 AH). *Jami' al-Ulum wa al-Hikam in explaining fifty hadiths from the collections of speech*. Investigated by Dr. Maher Yassin al-Fahal. First edition. Damascus: Dar Ibn Kathir.
4. Ibn Majah, Abu Abdullah Muhammad (1420 AH). *Sunan Ibn Majah*. Muhammad bin Saleh al- Rajehi. Jordan: House of International Ideas.
5. Abi Dawood, Suleiman bin Ashath Sajistani (1988 AD). *Sunan Abi Dawood*, verified by Nasir al-Din al-Albani. Riyadh: Almaarif Library.
6. al-Ahsa'i, Ibn Abi Jamhour (1405 AH). *Awali al-Laali al-Aziziyah in Religious Hadiths*. First revised edition. Qom: Sayyid al-Shohada Press.
7. Algar, Hamed. (2018). *Naqshbandiyya*. Translated by Davoud Vafai. First Edition. Tehran: Mola Publications.
8. Bukhari, Muhammad bin Isma'il (1436 AH). *Sahih al-Bukhari*. Verified by Raed bin Sabri bin Abi Alafah. Second edition. Riyadh: Dar al-hadarah for Publishing and Distribution.
9. Baha'walad, Muhammad bin Hossein (1382). *Ma'aref (a collection of sermons and speeches)*. In the interest of Badi-al-Zaman Foruzanfar. Third edition. Tehran: Tahori Publications.
10. Tirmidhi, Muhammad bin Isa (1436 AH). *Sunan al-Tirmidhi*. Raed bin Sabri bin Abi Alafa. Second edition. Riyadh: Dar al-Hadarah for Publishing and Distribution.
11. Gilani, Abdul Qadir (1989 AD). *Diwan Abdul Qadir al-Jilani*. Study and investigation by Dr. Youssef Zaidan. Beirut: Dar al-Jeel.
12. Haj Seyedjavadi, Kamal (editor). (1376). *Thamarat al-qods of Shajarat al-ons*. Written by Mirza Lalbeig Lal Badakhshi. Tehran: Humanities Research Institute.
13. Hasani, Abdul Hayy bin Fakhr al-Din (1420 AH). *Nuzhat al-Khawatir wa Bahjat al-Masama' wa al-Nawazir (Information of notable figures in the history of India)*. First edition. Beirut: Dar Ibn Hazm.

14. Haqqi al-Borusavi, Isma'il (nd.). *Rouh al-bayan*. Beirut: House of Arab Heritage Revival.
15. Hosseini, Maryam (1401). *Khwaje Khwajegan Abdul Khaliq Ghojdwani*. With the cooperation of Mahmoud Alizadeh. Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Publications in collaboration with Sokhan Publication.
16. Darqutni, Ali bin Omar (1432 AH). *Sunan ad-Daraqutni*. First edition. Beirut: Dar Ibn Hazm.
17. Sirhindi, Sheikh Ahmad (2013). *Maktubat of Imam Rabbani (Sheikh Ahmad Sirhindi or Mujaddid Alf Sani)*. With the efforts of Hassan Zarei and Ayoub Ganji. First Edition. Zahedan: Seddiqi Publishing.
18. Sirhindi, Badruddin (1971). *Hazarat al-Quds. Research of Maulana Mahboob Elahi*. Lahore: Punjab Endowment Court.
19. Sultan'walad (1377). *Ma'arif*. By the efforts of Najib Mayel Heravi. second edition. Tehran: Molly Publications.
20. Suyuti, Jalaluddin (1425 AH). *Jami' al-Saghir in the hadiths of al-Bashir al-Nazir*. Second edition. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah
21. Suyuti, Jalaluddin (1985 AD). *Evolution of the breasts by explaining the condition of the dead and the graves*. Jeddah: Dar al-Madani.
22. Shams, Muhammad Javad and Mazhar, Muhammad Salim. (1381). "Badruddin Sarhandi". In the great Islamic encyclopedia. Tehran: The Center of the Great Islamic Encyclopaedia. Volume 11, pp. 549 and 550.
23. Safa, Zabihollah (1378). *History of Iranian literature*. Fifth Edition. Tehran: Ferdows Publishing.
24. Ghazali, Imam Muhammad (1431 AH). *Revival of religious sciences*. Verified and produced by Ali Muhammad Mustafa and Saeed al-Mahaseni. First edition. Damascus: Dar al-Manhal Publishers and Dar al-Faiha.
25. Fazlullah, Haji Muhammad (1233 A.H.), *Omdat al-Maqamat*. By the efforts of Muhammad Hashem Mujaddedi. Hyderabad. Lithography.
26. al-Qari, Mulla Ali bin Sultan (1425 AH). *Smell the symptoms in criticizing the Shiites*. Edited by Majid Khalaf. First edition. Cairo: al-Furqan Center for Islamic Studies.

27. al-Qodhae'i, Abu Abdullah Muhammad bin Salamah (1405 AH). Musnad al-Shehab. It was verified and its hadiths were narrated by Hamdi Abd al-Majid al-Salafi. First edition. Beirut: Dar al-Risala.
28. Keshmi, Khawaja Muhammad Hashem (1977 AD). Zobdat al-Maqamat (Barakat Ahmadiyya). Istanbul: Kitabkhana Haqiqat.
29. Mujaddedi, Muhammad Iqbal (edited). (2004 AD). Maqamat Masoumi. Written by Mir Safar Ahmad Masoumi. Lahore-Karachi, Pakistan: Zia al-Qur'an..
30. Muslim Neyshapuri (1436 AH). Sahih Muslim. Verified by Raed bin Sabri bin Abi Alafah. Second edition. Riyadh: Dar al-Hadara for Publishing and Distribution.
31. al-Muqbeli al-Rabyie, Saleh (1428 AH). Strong discussions in multiple arts. First edition. Sana'a: New Generation Library.
32. Manawi, Allama Abdul Raouf (1391 AH). Fayd al-Qadir (Explanation of al-Jami' al-Saghir). Second edition. Beirut: Dar al-Maarifa.
33. Monzavi, Ahmad (1370). Common catalog of Persian manuscripts of Pakistan. First Edition. Islamabad: Publications of Persian Research Center of Iran and Pakistan.
34. Meydani, Ahmad ibn Muhammad Neyshaburi (1393 AH). Collection of proverbs (Majma al-Amthal). Muhammad Muhyi al-Din Abd al-Hamid verified it, controlled its oddities, and annotated its annotations. (without place): Sunnah Muhammadiyah Press.
35. Najm Razi (1366). Mersad al-Ebad. By effort of Muhammad Amin Riahi. Third edition. Tehran: Scientific and Cultural Publications.
36. Nesa'i, Ahmad bin Shuaib (1417 AH). Sunan al-Nesa'i. His hadiths were judged and commented on by Muhammad Naser al-Din al-Albani. First edition. Riyadh: al-Ma'arif Library for Publishing and Distribution.
37. Yafe'ei, Abdullah bin Asa'ad (1417 AH). Persuasion and intimidation. Verified by Muhammad Fares. First edition. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah.



Correcting and stylistic researching of the mystical treatise "Wesal Ahmadi" or "Awakher Hayat Mujaddid Alf Sani"¹

Meisam Ahmadi²
Yusof Karami Cheme³

Received :2023/11/14

Accepted: 2024/01/20

Abstract

The treatise "Wesal Ahmadi" or "Awakher Hayat Mujaddid Alf Sani" is actually a supplement to a treatise called "Zubdat al-Maqamat" or "Barakat al-Ahmadiyya Baqiyeh", which is about the life, works, spirits, and facts of Sheikh Ahmad Sirhindi, nicknamed Imam Rabbani and Mujaddid Alf Sani and some of his caliphs and descendants were written. The author of this treatise is Badr al-Din Sirhindi, a famous Sufi and biographer of the Naqshbandi sect in the 11th century. Badr al-Din wrote this short and concise treatise following the completion of the book "Zubdat al-Maqamat" by Khwaja Muhammad Hashim Keshmi who did not succeed in finishing this book and convey the events and incidents of the last days of Sheikh Ahmad's life. The treatise "Wesal Ahmadi" contains reliable, irreplaceable, and valuable information from the last days the life of Sheikh Ahmad Sirhindi, which is narrated directly and immediately and is necessary for a more detailed understanding of his life, his spirits, and his faith. Despite its fame within the Naqshbandi sect and its importance for research, this treatise has remained rare, hidden, and neglected. In this article, in addition to correcting, suspending, and updating the version and adding textual explanations, an attempt has been made to introduce, analyze, and explain its place and author in the Naqshbandiyeh tradition of the Mujaddidiyeh. The research method in this article is descriptive and analytical, and library sources have been used.

Keywords: Zubdat al-Maqamat, Naqshbandiyeh, Sheikh Ahmad Sirhindi, Mujaddid Alf Sani, Wesal Ahmadi.

1. DOI: 10.22051/jml.2024.45570.2531

2. Assistant Professor, Department of Language and Literature, Amin Police University, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: meisam_ahmadi_61@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of Language and Literature, Amin Police University, Tehran, Iran. Email: ykaramicheme@yahoo.com

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997